

امام حسن عسکری(علیه السلام) و منحرفان فکری

<?xml encoding="UTF-8?">

طلیعه

یکی از اهداف و برنامه‌های کلی پیامبر و معصومان علیهم‌السلام حراست و مرزبانی از اندیشه‌های اسلامی بود که با آغاز بعثت و دعوت پیامبر شروع شده و هریک از امامان بزرگوار به تناسب شرایط زمانی خود به این وظیفه مهم و خطیر پرداخته‌اند. چنانکه ملاحظه می‌کنیم، حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با بسیاری از گروه‌ها همانند: دهری‌ها، زنادقه، براهمه و غیر آنان و همچنین امامان علیهم‌السلام با افراد و گروه‌های بسیاری که به ظاهر مسلمان بوده، اما افکار خارج از اندیشه‌های دینی و اسلامی داشتند، به بحث و گفت و گو و مقابله جدی می‌پرداختند.

بدین شکل که اگر فرد یا افرادی دچار اشتباهات یا تناقضاتی می‌شدند، نخست به هدایت و روشنگری و به دور از هرگونه موضع‌گیری کار خود را آغاز می‌کردند؛ اما همین که احساس می‌شد، این فکر انحرافی به دنبال جریانی پنهان یا آشکار، خود را نشان داده است فوراً دست به افشاگری علیه آنان می‌زدند. و گاهی نیز همین اندیشه‌ها که هر روز در لباس نویی خود را در جامعه اسلامی آشکار می‌کرد، خلفای بنی عباس را هم به دام انداخته و گاه می‌شد همان افکار غلط، سیاست نظام را ترسیم می‌نمود.

مثلاً در زمان امام هادی علیه‌السلام مسأله «خلق قرآن» در جامعه اسلامی بالا گرفته و طرفداران زیادی پیدا کرده بود و چند خلیفه عباسی به تبعیت از یک دسته، گروه مخالف را در زیر بدترین فشارها و شکنجه‌ها وادار به پیروی از عقیده خود می‌کردند. از جمله کسانی که در سال 220 ق. بر سر همین عقیده، شلاق زیادی خورده و شکنجه فراوانی دید و مدتی در زندان به سر برد، احمد بن حنبل¹ بود که از او می‌خواستند تا دست از عقیده خود برداشته و با خلیفه عباسی هم نظر شود.

بی‌شک یکی از علل و انگیزه‌های جدا ساختن امامان علیهم‌السلام از امت اسلامی، همین جهت بود که عده‌ای از خدا بی‌خبر می‌خواستند با استفاده از قدرت خلافت اسلامی، جامعه را به سمت و سویی که خود می‌خواهند، بکشانند و جوانان را نسبت به باورهای دینی سست کنند و آنها را در دامان همان اندیشه‌های باطلی که از پیش طراحي کرده و رواج داده بودند، بیندازند تا کسی نتواند آزادانه در برابر این تهاجم ایستادگی نماید. این نوشتار، به بخش بسیار کوچکی از این تلاش‌های جدی پرداخته است.

امام و نگهبانی از اندیشه اسلامی

دوران امام یازدهم، یکی از دوران‌های سخت و دشواری بود که افکار گوناگون از هر سو «جامعه اسلامی» را تهدید می‌کرد. و با اینکه امام در نهایت فشار به سر می‌برد، اما وی همانند پدران خود، لحظه‌ای از این مسأله غفلت نورزیده و در برابر گروه‌ها و مکتب‌های التقاطی و اندیشه‌های وارداتی و ضد اسلامی از جمله: صوفیان، غلات، مَفَوَّضه، واقفیه، دوگانه پرستان و سایر دگراندیشان، سخت موضع گرفته و با شیوه‌های خاص خود، کارهای آنها را خنثی نموده و نقش بر آب می‌کرد.

مورخان نوشته‌اند: در زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام فیلسوفی در عراق می‌زیست به نام «اسحاق کندی». وی به خیال این که در قرآن تناقض وجود دارد، در خانه نشست و مشغول تدوین و تألیف کتابی در تناقض قرآن شد. ابن شهرآشوب می‌نویسد:

روزی یکی از شاگردان اسحاق کندی به محضر امام حسن عسکری علیه‌السلام وارد شد. امام به وی فرمود: آیا در بین شما فرد توانایی پیدا نمی‌شود که استادان کندی را در آنچه که آغاز کرده، رد کند و او را از این کار باز دارد؟!

او گفت: ما همه از شاگردان او هستیم و چگونه می‌توانیم در این خصوص یا در دیگر مسائل بر استاد خود اعتراض کنیم؟!

حضرت فرمود: آیا آنچه را که به تو بیاموزم، به او می‌رسانی؟
عرض کرد: آری.

امام فرمود: به نزد او روانه شو و نخست با وی معاشرت نیکی داشته باش و به هر چه نیاز دارد، کمکش کن. هنگامی که با او انس گرفتی، به او بگو: سؤالی به ذهنم رسیده است که دوست دارم آن را از تو بپرسم. او خواهد گفت: سؤال کن. پس به او بگو: اگر گوینده (آورنده) این قرآن نزد تو بیاید و از تو بپرسد: آیا احتمال وجود دارد که مقصود خداوند از این گفتار، غیر از آن باشد که شما پنداشته‌ای و در پی آن هستی؟ او به تو خواهد گفت: آری، این احتمال وجود دارد. زیرا انسان هنگام شنیدن، بهتر متوجه معانی می‌شود و آنها را درک می‌کند. چون چنین گفت، به او بگو: شما چه می‌دانی شاید منظور گوینده کلمات قرآن غیر از چیزی باشد که شما تصور کرده‌ای و او الفاظ قرآن را در غیر معانی خود استعمال کرده باشد.

آن مرد از حضور امام حسن عسکری علیه‌السلام مرخص شده و به سوی استاد خود، فیلسوف عراقی، رهسپار گردید و مدتی به دستور آن حضرت با او به نیکی رفتار کرد و سرانجام در فرصت مناسب، سؤال پیشنهادی امام را از او پرسید.

کندی گفت: یک مرتبه دیگر این سخن را برایم بیان کن.

وی بار دیگر سخن امام را بیان نمود. کندی درنگی کرده و مقداری فکر کرد و دریافت که هم از نظر لغت و هم از نظر علمی این امر کاملاً محتمل است و در نظرش این سخن کاملاً صحیح آمد. از این روی به شاگردش گفت: تو را سوگند می‌دهم که بگویی این سخن را از کجا آموختی و چه کسی آن را به تو گفته است؟
راوی می‌گوید: گفتم: این، چیزی بود که بر قلبم گذشت؛ لذا از شما پرسیدم.

گفت: هرگز! همانند تو محال است بر چنین چیزی دست پیدا کند و به این مرتبه از این سخن برسد! حال به من بگو که این سخن را از کجا آوردی؟

گفتم: این، دستوری بود که ابومحمد - عسکری علیه‌السلام - به من یاد داده است.

گفت: درست گفتی، چرا که چنین سخنانی تنها از همان خاندان صادر می‌شود.

سپس آتشی درخواست کرده و هر آنچه را که نوشته بود، در آتش سوزاند. 2

برخورد با غلات و مَفْوضه

از دیگر برخوردهایی که امام حسن عسکری علیه‌السلام با منحرفان فکری داشت، همانا موضع‌گیری در برابر غلات

و مَفْوضه بود؛ یعنی همان‌هایی که عقیده داشتند: خداوند در ابتدای آفرینش با خلقت کردن پیامبر، همه چیز را به او واگذار کرده، سپس این پیامبر است که دنیا و هر آنچه که در او هست را آفریده است. و برخی گفته‌اند: خداوند این اختیار را به علی بن ابیطالب علیه‌السلام داده است.³

و چون این اندیشه انحرافی لطمه شدیدی بر عقاید مسلمانان می‌زد، و پیامدهای ناگواری در پی داشت، بدین جهت از آغاز پیدایش این تفکر غلط، مورد نکوهش معصومان علیهم‌السلام قرار گرفت و این طایفه را بدتر از یهود و کفار قلمداد کردند. زیرا چیزی مدعی شده بودند که حتی یهود و نصارا هم نگفته بودند. چرا که یکی از آثار این تفکر غلط، غلو درباره پیامبر و معصومان علیهم‌السلام بود. از اینرو، امام عسکری علیه‌السلام مسلمانان را از پیروی چنین افرادی با چنین افکاری بر حذر می‌داشت و گاهی با برخی از ساده‌اندیشان و فریب خوردگان بسیار بزرگوارانه برخورد می‌کرد، به امید آنکه از باور خود دست بردارند.

امام عسکری علیه‌السلام و ادريس بن زياد
علامه مجلسی از «ادريس بن زياد کفر توثایی» نقل کرده که وی می‌گفت: من از جمله افرادی بودم که در باره آنها غلو می‌کردم. روزی برای دیدار با ابومحمد عسکری علیه‌السلام روانه سامرا شدم؛ وقتی که وارد شهر شدم، از فرط خستگی خود را بر پلکان حمامی انداخته و کمی به استراحت پرداختم. در این بین خواب چشمان مرا ربود؛ پس بیدار نشدم مگر با صدای کوبیدن آرامی که به وسیله چوب‌دستی که در دست امام عسکری علیه‌السلام بود. پس با همان اشاره از خواب بیدار شده و او را شناختم. فوراً از جای برخاسته و در حالی که آن حضرت سوار بر اسب و غلامان و پیشکاران اطرافش را گرفته بودند، پا و زانوی مبارکش را بوسه زدم، اولین سخنی که امام در این ملاقات کوتاه به من فرمود، این بود:

«یا ادريس! «بل عباد مکرمون، لایسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون»؛⁴ ای ادريس! بلکه آنان بندگان مقرب خداوند و در گفتار بر او سبقت نمی‌گیرند و به فرمان وی عمل می‌کنند.»
در این‌جا حضرت با عنوان کردن این آیه خواستند به او بفهمانند که اندیشه غلو درباره ما باطل است و ما از خود هیچ اختیاری جز آنکه خداوند اراده کند، نداریم؛ چرا که ما به دنبال امر و اراده خدا بوده و فرمان او را انجام می‌دهیم.

ادريس که از جواب کوتاه امام عسکری علیه‌السلام کاملاً آگاه شده بود، در پاسخ امام گفت: ای مولای من! مرا همین کلام بس است؛ زیرا آمده بودم تا این مسأله را از شما بپرسم.⁵

امام عسکری علیه‌السلام و کامل بن ابراهيم
در ملاقاتی که «کامل بن ابراهيم» به نمایندگی گروهی از مَفْوضه با امام داشت، وی پاسخ سؤالات خود را از امام عصر علیه‌السلام چنین دریافت کرد:

مَفْوضه دروغ گفته‌اند، بلکه دل‌های ما ظرف‌های مشیت الهی است. پس اگر او بخواهد، ما می‌خواهیم.»
امام عسکری علیه‌السلام در جهت تأیید گفتار فرزندش امام عصر علیه‌السلام و رد گفته مَفْوضه، به کامل بن ابراهيم فرمود:

«پاسخ خود را دریافت کردی، دیگر برای چه اینجا نشسته‌ای، از جای برخیز...»⁶

موضع‌گیری در برابر واقفیه

یکی دیگر از گروه‌های انحرافی که پس از شهادت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام پدید آمد، آنهایی بودند که ادّعا داشتند: موسی بن جعفر علیه‌السلام هنوز از دنیا نرفته است.

بنیانگذاران این طایفه، زیاد بن مروان قندی، علی بن ابی‌حمزه و عثمان بن عیسی می‌باشند و علّت انکار آنان در آغاز کار، این بود که نزد این سه نفر، اموالی از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام وجود داشت، چون نمی‌خواستند اموال امام کاظم علیه‌السلام را به فرزندش امام رضا علیه‌السلام تحویل دهند، شهادت امام کاظم علیه‌السلام را منکر شدند.

در پاسخ نامه امام رضا علیه‌السلام که به آنها نوشته بود تا اموال را بازگردانند، زیرا او قائم مقام پدرش موسی بن جعفر علیه‌السلام است - زیاد قندی و ابن ابی‌حمزه، منکر چنین پولی در نزد خود شدند و اما عثمان بن عیسی به حضرت نوشت: پدرت هنوز زنده است و هر که چنین ادّعایی کند، سخن باطلی گفته و تو هم اینک به گونه‌ای عمل کن که خود می‌گویی از دنیا رفته است. ولی او به من دستور نداده چیزی به تو بدهم... 7 آری، این گروه با توقّف در امامت موسی بن جعفر علیه‌السلام از همان ابتدا مورد لعن، نفرین و برائت امامان علیهم‌السلام بوده و به گروه «مَمْطُورَه» نیز اشتها یافتند. 8

علامه مجلسی از «احمد بن مطهر» روایت کرده: برخی از یاران ما به امام حسن عسکری علیه‌السلام نامه نوشته و از وی درباره کسی که بر حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام توقّف کرده - و فراتر نرفته است - سؤال کرده بود که: آیا آنها را دوست داشته باشم یا از آنان بیزاری جویم؟ حضرت در پاسخ فرمود:

«آیا برای عمومیت آمرزش می‌خواهی؟ خداوند عمومیت را نیامرزد، از او بیزاری بجوی و من در پیشگاه خداوند از آنها بیزاری می‌جویم. پس با آنان دوستی نداشته باش، از بیماران‌شان عیادت مکن و در تشییع جنازه‌های مردگان‌شان حاضر مشو و بر امواتشان نماز نخوان، خواه امامی را از سوی پروردگار منکر شوند، و یا امامی را که از سوی خداوند نمی‌باشد، بر آنها اضافه کند و یا قائل به تثلیث باشند. بدان، کسی که تعداد ما را اضافه بداند، مانند کسی است که از تعدادمان کاسته باشد و امامت ما را انکار کند.» تا قبل از این مکاتبه و جریان، شخص سؤال کننده نمی‌دانست که عمویش هم در ردیف «واقفیان» است و حضرت او را از این موضوع آگاه ساخت. 9

پاورقی ها :

1. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 472؛ تاریخ طبری، ج 7، ص 195؛ الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج 4، ص 456.
2. مناقب آل ابی‌طالب(ع)، ج 4، ص 424.